

مقالات و بررسیها، دفتر ۷۶ (۳) فقه، پاییز و زمستان ۸۳، ص ۱۱-۳۱

ملاحظات پیرامون «شورای حلّ اختلاف»

علی اکبر ایزدی فرد^۱

علی یوسفی آهنگر کلایی^۲

چکیده

نهاد «شورای حلّ اختلاف» براساس آیین نامه اجرایی ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، به منظور کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و در راستای توسعه مشارکتهای مردمی، جهت رفع اختلافات محلی و حلّ و فصل اموری که ماهیت قضایی ندارند یا ماهیت آن پیچیدگی کمی دارد، تأسیس گردید. بررسی ابعاد مختلف آیین نامه یاد شده و آشنایی بیشتر جامعه با آن هم در نهادینه شدن شورا تأثیر بسزایی دارد و هم در اقبال مردم و مطلوبیت آن مؤثر است. پیشینه تاریخی، تحلیل مفهوم «شورای حلّ اختلاف» و مبنای مشروعیت آن، تبیین نقاط قوت و ضعف آیین نامه اجرایی شورا از لحاظ فقهی و حقوقی از جمله موضوعاتی است که در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها شورا، مصالحه، مشارکت، حلّ اختلاف، آیین نامه اجرایی شورا.

طرح مسأله

مشورت در هر امری موجب زنده نگهداشتن احساس مشارکت مردم در تمامی شوون جامعه و رشد و تعالی امور است. امام علی (ع) فرمود: (حکمت/۱۶۱) «کسی که با رجال و شخصیت‌ها مشورت کند، خود را در عقول آنان سهیم کرده و از نظر آنان بهره می‌برد». (حکمت/۲۱۱) «طلب کردن مشورت و نظر دیگران عین هدایت است». با توجه به اینکه هدف اصلی در ایجاد «شورای حلّ اختلاف» برقراری صلح و سازش بین دو طرف

۲. کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی

۱. دانشیار گروه حقوق دانشگاه مازندران

دعوا و راضی شدن آن دو نسبت به فیصله نزاع است، ضرورت و اهمیت بحث پیرامون «شورای حلّ اختلاف» بیشتر می‌گردد، زیرا این هدف در صورتی تحقق پیدا می‌کند که اولاً فرهنگ مشورت و مصالحه و سازش در میان مردم به وجود آید، ثانیاً جایگاه فقهی و حقوقی «شورای حلّ اختلاف» در ابعاد مختلف تثبیت شود. یعنی تشکیلات، شرایط عضویت، وظایف و حدود صلاحیت، تشریفات رسیدگی، رعایت مقررات داوری، ارتباط آن با قوه قضائیه و آثار اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی آن برای مردم تبیین گردد. بدیهی است بررسی موارد مذکور هر کدام نیازمند پژوهشی درخور و نگارش مقاله‌ای مستقل است. آنچه در این تحقیق به عنوان نکته اساسی مورد بحث قرار می‌گیرد، پیرامون دو موضوع است: نخست اینکه «شورای حلّ اختلاف» با توجه به پیشینه تاریخی آن مبتنی بر بنای عقلاء بوده و پذیرش آن در حقوق اسلام به عنوان نهادی امضایی قابل توجیه است. بنابراین اگر دلایلی مبنی بر مشروعیت و تطبیق آن با موازین فقهی اقامه می‌شود، از باب ارشاد است. دوم اینکه آیین‌نامه اجرایی «شورای حلّ اختلاف» افزون بر محاسن و نقاط قوتی که دارد، به نظر می‌رسد دارای معایب و نقص‌هایی است که توجه به آنها و تبیین موارد قوت و ضعف، از جمله رهیافت‌هایی روشنگر در تحلیل «شورای حلّ اختلاف» از لحاظ فقهی و حقوقی است.

پیشینه تاریخی «شورای حلّ اختلاف»

«شورای حلّ اختلاف» را می‌توان از جمله تأسیسات و نهادهایی دانست که به صورتهای گوناگون در میان اقوام و تمدنهای مختلف رواج داشته است. در میان یهودیان نهادی وجود داشت با عنوان «شورای داوران یهوشافات» که اعضای آن درستکار و پاک‌دامن بودند و با مشورت یکدیگر به حلّ و فصل امور می‌پرداختند. مجمع «سانهدریم یهود» نیز به تقلید از این شورا متشکل از مشایخ شهر تأسیس شد. آنان در بیشتر معاملات و اقامه دعوی بر دروازه شهر اجتماع می‌کردند و گواهی یا نظر و اقرار مجرم یا متجاوز را استماع می‌نمودند (خزائلی، ۶۴۸).

در ایران باستان برای اینکه محاکمات قضایی به درازا نکشد، برای هر نوع مرافعه، مدت معینی مقرر بود که باید در آن مدت حکم صادر شود و نیز به دو طرف پیشنهاد

سازش از طریق داوری می‌کردند تا اختلافات به وسیلهٔ داور به‌طور مسالمت‌آمیز حل و فصل گردد. در دورهٔ ساسانی نیز شوراهای داوری جهت حل و رفع اختلافات نه تنها در شهرهای عمدهٔ هر ناحیه بلکه در نواحی روستایی نیز وجود داشت و داورها از بین قضات، نجبا، مردان شریف و مأموران مذهبی انتخاب می‌شدند (یارشاطر، ۶۵/۳؛ احمدی، ۱۰۷؛ ساکت، ۲۲-۲۳؛ لمبتن، تداول و تحوّل، ...، ۷۹؛ نک: رحیمی).

در روم قدیم نیز پس از پذیرش مسیحیت مقابل دادگاه‌های دولتی، محاکم شرعی در کلیساها زیر نظر پاپ دایر بود. در این محاکم، انصاف بیشتر مراعات می‌گردید. از این‌رو مردم بیشتر مراجعه به محاکم شرعی را به حال خود مناسب‌تر تشخیص می‌دادند (خزائلی، ۶۵۰).

در میان عرب دوران جاهلیت به واسطهٔ فقدان محاکم عمومی اشخاص معین یا نهادهایی وجود داشتند که به حل و فصل اختلافات می‌پرداختند و دو طرف نزاع نیز به این نوع محاکم قضایی بدون تشریفات رجوع می‌نمودند (ساکت، ۳۵).

در تاریخ یعقوبی آمده: «عرب را داورانی بود که در کارهای خود به آنان رجوع می‌کرد و در محاکمات و مواریث و آبها و خونهای خویش آنها را داور می‌شناخت، چه عرب را دینی نبود که به احکام آن رجوع کند، پس اهل شرف و راستی و امانت و سروری و سالخوردگی و بزرگواری و آزمودگی را حکم قرار می‌دادند» (یعقوبی، ۳۳۷/۱).

در قرون نخستین اسلامی و پس از آن دیوان محتسب که از افراد باتقوا، عالم، امین (مطهری، ۵۲) و نیکنام (جرجی زیدان، ۱/۱۹۳) انتخاب می‌شدند، به ادارهٔ امور شهر، تعیین قیمت‌ها، نظارت و نظافت شهر، مجازات محترکان، جلوگیری از کم‌فروشی و گران‌فروشی، تعقیب منکرات، تعزیر و تأدیب مرتکبان و اجرای احکام شرعی اشتغال داشتند (طوسی، ۹۹؛ لمبتن، سیری، ...، ۱۴۹؛ عنان محمد، ۴۲۸/۵؛ شعار، ۲۰۶-۲۰۷؛ منتظری، ۳/۴۲۱۹) و گاه می‌شد که قضا و احتساب را با وجود اختلافی که در طرز عمل آن دو بود، به یکی نسبت می‌دادند (ابراهیم حسن، ۲/۲۵۸). افزون بر این دیوان قاضی نیز وجود داشت که از مهم‌ترین دواوین محسوب می‌شد و وظیفهٔ اصلی آن اصلاح میان مردم و حل و فصل اختلافات و دعاوی بوده است (میراحمدی، ۶۷۰).

از مهم‌ترین دستیاران محتسب «عریف» بودند، یعنی افراد دانا و آگاه، معتمد، امین، شریف (شیخلی، ۱۱۵) و بزرگوار (ابن‌منظور، ۱۵۴/۹) که یکی از وظایفشان حلّ و فصل اختلافات میان مردم و نیز برخوردهایی بود که بین افراد صنف پیش می‌آمد، بدون اینکه به اطلاع حاکم برسانند (اصفهانی، ۲۲۰).

در قرون وسطی، در اروپا بهترین نهاد حلّ و رفع اختلاف، داوری بر مبنای حفظ همبستگی گروه، تأمین همزیستی مسالمت‌آمیز میان گروه‌های مختلف و برقراری صلح و سازش براساس عدالت بود (رهگشا، ۲۰). بزرگان دین مردم را توصیه می‌کردند که به جای مراجعه به دادگاه‌ها، به داوری رهبران مذهبی و برادران خود متوسّل شوند (داوید، ۳۵). پس از آن در اروپا نهاد مذکور رشد و قوّت بیشتری یافت و داور وظیفه‌اش سعی در صلح و سازش و اصلاح میان مردم جهت حلّ و فصل اختلاف بود (همان، ۲۳۵-۲۳۹؛ نک: کلاتریان) هر چند این مطالب در دید داوید مورد مذمت است.

در ایران قبل از ۱۳۰۶ش قانون موقت اصول محاکمات حقوقی مصوّب ۱۲۷۸ش یکی از فصول خود را صرف تنظیم قواعد حکمیّت نموده و اصول آن چنین بود که هرگاه منازعه میان اشخاص ایجاد شود، دو طرف به موجب قراردادی که در ضمن عقد لازم درج می‌شود امر را به حکمیّت یک یا چند نفر به صورت فرد واگذار نمایند. حکم‌ها می‌بایست در مدّت و حدود اختیاراتی که به موجب قرارداد معین شده، رأی خود را بدهند و در رسیدگی و حکم تابع ترتیب اصول محاکمات حقوقی نبوده، ولی باید مخالف قانون حکم ننمایند. حکم آنان که باید موافق انصاف و دلیل باشد، قابل استیناف و تمییز نبوده ولی در صورت تجاوز از حدود اختیارات و تخلفات دیگر، قابل شکایت به دادگاهی بود که اصل حکم به آن تقدیم شده بود و آن دادگاه می‌توانست در صورت تخلف، احکام داوران را مورد ابطال قرار دهد (متین دفتری، ۸۸/۱).

پس از آن قانون تشکیل خانه انصاف مصوّب ۱۳۴۴/۲/۱۸ و قانون تشکیل شورای داوری مصوّب ۱۳۴۵/۴/۹ و قانون اصلاح شورای داوری مصوّب ۱۳۴۸/۱/۲۰ و در تاریخ ۱۳۵۶/۳/۲۱ قانون جامعتری برای حلّ و فصل سازش دعاوی به نام قانون شورای داوری به تصویب رسید که تا ۱۳۵۷ش به حلّ و فصل دعاوی می‌پرداخت (قهرمانی، ۳۳).

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و گذشت دو دهه از آن مجدداً فکر احیای نهاد قضایی مردمی شورای حل اختلاف قوت گرفت و با تصویب ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، آیین نامه اجرایی آن در ۲۳ ماده شکل گرفت.

تحلیل مفهوم «شورای حل اختلاف»

اصطلاح «شورای حل اختلاف» دربرگیرنده سه واژه «شورا»، «حل» و «اختلاف» است. «شورا» به معنای مشورت و مشاوره کردن (ابن منظور ۲۳۳/۷)، کنکاش نمودن (صفی پور، ذیل واژه)، رأی زنی (معین، ذیل واژه) و نظرخواهی با مراجعه بعضی به بعض دیگر است (راغب، ذیل واژه؛ شرتونی، ذیل واژه).

«حل» یعنی باز کردن گره (صفی پور، ذیل واژه؛ راغب، ذیل واژه)، گشودن (طریحی ذیل واژه)، حل مشکل (شرتونی، ذیل واژه)، ذوب کردن و گداختن (سیاح، ذیل واژه). «اختلاف»، به معنای نزاع و کشمکش، هر کس را روشی غیر از راه و روش دیگری در کار و سخن و... برگزیدن، (راغب، ذیل واژه) عدم موافقت، (شرتونی، ذیل واژه) تردّد کردن (طریحی، ذیل واژه)، سرپیچی و نافرمانی آمده است (ابن منظور، ذیل واژه).

در معنای اصطلاحی «شورای حل اختلاف»^۱ هیأتی است مرکب از سه عضو به انتخاب قوه قضائیه، شورای شهر، بخش یا روستای مربوط حسب مورد، و یک نفر معتمد محل توسط هیأتی مرکب از رئیس حوزه قضایی، فرماندار، فرمانده نیروی انتظامی و امام جمعه و در صورت نبودن او روحانی برجسته محل برای مدت سه سال که صلاحیت شور و گرفتن تصمیم نسبت به امر یا اموری از جمله صلح و سازش بین دو طرف در امور مدنی و جزایی و حل و فصل دعاوی را داشته باشند (مستفاد از ماده ۴ و سایر مواد آئین نامه شوراهای حل اختلاف).

با توجه به آنچه آمد، یک، هدف اصلی و جان مایه ایجاد شورای حل اختلاف عبارتست از برقراری صلح و سازش بین دو طرف دعوا و حل مشکلات مردم و ارائه راه حلی که هر یک از دو طرف نزاع همراه با راضی شدن با گذشتن از قسمتی از حق خود به

منظور ایجاد آرامش، امنیت، صلح و صفا در آن مشارکت می‌کنند. دو، هدف از مشورت اظهار حق و رسیدن به مصلحت (طریحی، ۳/۳۵۴، ۳۵۶) در سایه رفع عدم توافرها و ناسازگاری‌ها، کنکاش و استخراج رأی همراه با مشارکت عقول است و این امر علاوه بر حلّ و فصل مشکلات قضایی مردم، عامل مؤثر در رشد و باروری شخصیت انسانها، تجدید حیات فکری و روحی جامعه، تقویت روحیه مشارکت و مصالحه در کارها و سبب کم شدن لغزش‌ها و خطاها و سوءظن‌ها می‌گردد. از این رو پیامبر اسلام (ص) فرمود: (حرّانی، ۳۵) «هرگاه زمام‌داران نیکان شما و توان‌گراتان سخاوتمندان شما باشند و کارهایتان با شورای شما باشد، در این صورت روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر و شایستگی حیات و زندگی را دارید.»

مشروعیت «شورای حلّ اختلاف»

از آنجا که بر مبنای اصل چهارم قانون اساسی کلیه قوانین باید با موازین شرع مطابقت داشته باشند، آیا شورای حلّ اختلاف مشروعیت دارد؟ آیا با موازین فقهی منطبق است؟ چنانکه اشاره شد شورای حلّ اختلاف نهادی است مبتنی بر سیره عقلایی که در طول تاریخ جوامع بشری به نحوی با آن ارتباط تنگاتنگ داشته‌اند و این خود مهم‌ترین دلیل بر جواز آنست. علاوه بر بنای عقلا و تأکید قرآن کریم (آل عمران/۱۵۹؛ شوری/۴۲، بقره/۲۳۳) و روایات (مجلسی، ۷۵/۱۰۰، ۱۰۳، ۷۷/۱۳، ۹۱/۲۵۴؛ حرّ عاملی، ۸/۴۲۴-۴۲۹) مشورت، موضوع «اصلاح ذات‌البین»، مراجعه به «عدول مؤمنین» و «قاضی تحکیم» که در فقه اسلامی جایگاه بسیار مهم و ارزشمندی دارند، هر یک می‌توانند بیانگر مشروعیت نهاد «شورای حلّ اختلاف» در حقوق اسلام و روشنگر مبانی فقهی و موازین شرعی آن باشند.

«اصلاح ذات‌البین» که در حقیقت قضاوتی غیررسمی جهت حلّ و رفع تنازع برای طرفین دعوا می‌باشد،^۱ در نظام حقوقی اسلام مهم‌تر از احقاق حق با توسل به نظام رسمی دادگستری است. از این رو در منابع فقهی در مبحث قضاوت ابتدا به مسأله اصلاح

۱. اصلاح به معنی سازش. آشتی، صلح برقرار کردن (ابن منظور، ۷/۳۸۴؛ شرتونی، ۱/۶۵۶) و «ذات‌البین» یعنی میان دو طرف نزاع. پس اصلاح ذات‌البین یعنی آشتی و تسالم و ساطش بین دو طرف دعوا.

ذات‌البین و استحباب ترغیب دو طرف به صلح و سازش اشاره شده، آنگاه در صورت عدم توافق و مصالحه، قاضی می‌تواند به قضاوت و صدور حکم قضایی اقدام نماید. شهید ثانی در شرح لمعه می‌گوید: «و یستحب له قبل الحکم ترغیبهما فی الصلح فان تعذر حکم بمقتضی الشرع.» (۷۵/۳).

اصلاح ذات‌البین شامل تمام تلاش‌های اصلاحی در سطح جامعه برای زدودن فساد، فقر، فحشا، ناراستی‌ها، و هر نوع زشتی و منکرات می‌شود و شخص انجام دهنده، مصلح و عمل او بسیار ارزشمند است. امام علی (ع) فرمود: «اصلاح و سازش دادن بین دو نفر برتر است از یک سال نماز خواندن و روزه گرفتن» (آمدی، ۴۵۳).

طباطبایی ذیل آیه ۱ سوره انفال که خداوند متعال به دنبال اختلاف نظر مختصری که بین مؤمنان در بحث انفال پیش آمده همه را صریحاً دعوت به اصلاح ذات‌البین و رفع نزاع و کشمکش می‌کند، می‌گوید: «اصلحو ذات بینکم یعنی اصلاح حالات فاسد و رابطه بد و ناهنجار میان مردم، موعظه و پند آنان در دوری از مخاصمه و مشاجره و دعوت به اخوت و برادری اسلامی.» (۸۶/۹)

براساس آنچه آمد، اصلاح ذات‌البین اصل نخست در محاکم قضایی بوده^۱ و قضات باید در منازعات و کشمکش‌های بین مردم بدان بیشتر توجه داشته باشند که متأسفانه به دلیل تراکم پرونده‌ها در شعبه‌ها و ضیق وقت، امکان صرف وقت کافی برای اصلاح و سازش بین متنازعان نیست و این می‌تواند نقیصه‌ای بزرگ در تشکیلات قضایی محسوب گردد. اما خوشبختانه با تشکیل «شورای حل اختلاف» در کنار دادگستری اولاً از تراکم پرونده‌ها کاسته می‌شود، ثانیاً اعضای شورا فرصت بیشتری جهت صلح و سازش بین متنازعان را پیدا کرده و بهتر می‌توانند صلح و دوستی را برای جامعه به ارمغان بیاورند.

مراجعه به «عدول مؤمنین» جهت حل و رفع اختلافات بین مردم و ایجاد صلح و

۱. تا آنجا که به نظر فقها حتی اگر حکم واضح باشد و محکوم له درخواست صدور آن را بنماید. بهتر این است که قاضی دو طرف دعوا را به مصالحه و سازش تشویق کند، زیرا صلح خیر است (محقق حلی، ۳۰۴/۸۷۱: نجفی، ۲۰/۱۴۵) البته استحباب ترغیب متنازعان به صلح در موردی که حکم واضح نباشد نیز به قوت خود باقی است (شیرازی، ۸۴/۲۲۹).

سازش در جامعه نیز از دیگر دستورات مؤکد اسلام است. انصاری گوید: «هرگاه برای امر قضاوت با امور دیگر دسترسی به فقیه متعذر باشد، بر مؤمنان عادل که صلاحیت و شایستگی لازم را دارند، واجب کفایی است که آن را امتثال کنند» (۵۱/۲). حتی به نظر شهید اول در قواعد بر آحاد مؤمنین جایز است به دلیل عموم و تعاونوا علی البر و التقوی (مائده ۲) و روایات (حرّ عاملی ۳۲۱/۶) در صورت عدم دسترسی به حاکم تمامی تصرّفات حکمیّه - یعنی تصرّفاتی که منوط به حکم حاکم و به مصلحت شخص یا اجتماع است - را عهده‌دار شوند (۴۰۶-۴۰۷/۱). به نظر برخی از فقها هر انسان مسلمانی در صورت توان، موظّف به حلّ و فصل اختلافات میان مردم است؛ هر چند که اگر عادل باشد برای حفظ و اصلاح بهتر است (خراسانی، ۵۴؛ ایروانی، ۱۵۸). برخی از فقها معتقدند در مراجعه به عدول مؤمنین اجتهاد شرط نیست، بلکه اگر کسی عالم به امور دینی باشد اگرچه از راه تقلید، جایز است در صورت لزوم و ضرورت امر قضاوت را بر عهده گیرد، حتی دامنه این کار می‌تواند گسترده‌تر شده و شامل غیر قضاوت نیز گردد، (نجفی، ۱۷/۴۰-۱۹) وگرنه موجب عسر و حرج و اختلال نظام می‌گردد (آشتیانی، ۱۷). علاوه بر این، با بررسی «قاضی تحکیم» و مباحث مربوط به آن در حقوق اسلام درمی‌یابیم که این عنوان همانند «شورای حلّ اختلاف» و وظیفه‌اش سعی و تلاش در ایجاد صلح و سازش بین دو طرف دعواست (مادّه ۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوّب ۷۳/۴/۱۵). به علاوه اینکه قاضی تحکیم همان کارشناسان خیراندیشان امین و معتمدند که مردم جهت حلّ و فصل امور به خاطر اعتماد و اطمینان، به آنها مراجعه می‌کنند، مهم‌ترین دلیل بر مشروعیت آن علاوه بر آیات قرآن (نساء/۳۴، ۵۸) و روایات (حرّ عاملی ۱۸/۴ و ۸۸) و اجماع فقها (حسینی عاملی ۴/۲۰)، سیره و بنای عقلاست. «از مجموع آیات و روایات و قضایای تاریخ اسلام استفاده می‌شود که تعیین قاضی تحکیم برای رفع خصومت در میان مسلمانان و غیرمسلمانان از صدر اسلام تاکنون، عادی و معمول بوده است و امامان (ع) نیز مردم را از این کار نهی نکرده‌اند و این خود دلیل بر مشروعیت قاضی تحکیم است.» (موسوی اردبیلی، ۱۸).

در فقه اسلامی منظور از قاضی تحکیم شخص یا اشخاصی است که دو طرف نزاع به صورت اختیاری و توافقی همراه با تراضی جهت حلّ و رفع خصومت به آنان مراجعه

کرده و رأی او را قبول و به آن عمل می‌نمایند. شهید اول گوید: «فضاء التَّحْکِیم و هو سائغ و یلزم الخصمین المتراضیین به حکمه» (الدروس، ۳۳/۳۷۹). نکته دیگر اینکه ممکن است قاضی تحکیم خود یک قاضی منصوب از طرف حاکم شرع باشد یا فرد یا افراد دیگر که مورد وثوق دو طرفند، انتخاب گردد. به همین علت صاحب شرایع در تعریف قاضی تحکیم اصطلاح «رعیه» را به کار برده و گوید: «لو تراضی خصمان بواحد من الرعیه و ترافعا الیه فحکم بینهما لزهما الحکم.» (محقق حلی، ۴-۳/۸۶۱) و علامه حلی نیز حکم او را در همه احکام حتی در امور کیفری نافذ می‌داند (۱۱/۳۹۳).

در مورد قاضی تحکیم به اجماع فقها اجتهاد، بلوغ، عقل، حلال‌زادگی، حافظه قوی و عدالت شرط است (نجفی، ۴/۲۸). ولی در بَصَر (دیدن) و کتابت و مرد بودن اختلاف نظر است (علامه حلی، همانجا؛ شهید ثانی، شرح لمعه، ۳/۶۸-۶۹). البته به نظر بعضی از فقها به دلیل شمول ادله، مقلد نیز می‌تواند قاضی تحکیم شود، زیرا او نیز عالم به احکام الهی بوده و امین بر حلال و حرام خدا از روی تقلید است (شهید ثانی، مسالک، ۲/۲۸۳). بدیهی است جواز قضاوت برای مقلد چه در اینجا و چه در بحث عدول مؤمنان فقط در شبهات موضوعیه است نه در شبهات حکمیّه (آشتیانی، ۱۷). زیرا شبهه حکمیّه برخلاف شبهه موضوعیه که شک در حکم جزئی و متعلق به موضوع خارجی به واسطه اشتباه در امور خارجی است، تردید و شک متعلق به حکم شرعی بوده و منشأ آن فقدان دلیل یا اجماع دلیل یا تعارض دو دلیل است (مشکینی، ۱۴۷-۱۴۸). به همین دلیل در شبهات حکمیّه حلّ مشکل و امر قضاوت به دلیل پیچیدگی خاص و عمیق آن از لحاظ علمی و به کار بردن ادله استنباط احکام تنها بر عهده مجتهد است. به علاوه، چنانچه قبلاً اشاره شد، جواز رجوع به قضاوت مقلد به دلیل رفع عسر و حرج و بقای نظام بوده که این امر بیشتر در شبهات موضوعیه صادق است نه در شبهات حکمیّه.

نکته دیگر اینکه به نظر برخی از فقها قاضی تحکیم در زمان غیبت نتیجه عملی ندارد، زیرا اگر او مجتهد است حکمش به طور مطلق، چه به عنوان قاضی تحکیم باشد یا نباشد، نافذ است و اگر مجتهد نباشد نمی‌تواند قاضی، هر چند قاضی تحکیم، بشود (شهید ثانی، شرح لمعه، ۳/۷۰).

اما در مقابل دو نظر دیگر هم وجود دارد. بعضی از فقها قاضی تحکیم را در زمان

غیبت قابل تصوّر می‌دانند (شیخ طوسی، المبسوط، ۱۶۴-۱۶۵، الخلاف، ۲۰/۳۳) و عده‌ای دیگر معتقدند که اگر فقهی امور عامّه مردم را عهده‌دار گردد و کسانی را برای امر قضاوت منصوب نماید، در این صورت قاضی تحکیم در مورد افراد دیگر معنا پیدا می‌کند (شیرازی، ۴۲/۸۴). از این رو حسینی عاملی گوید: «اذا جاز التّحکیم مع المنصوب الخاصّ فینبغی آن یجوز مع المنصوب بالاذن العام». (۵/۲۰).

نتیجه آنکه شورای حل اختلاف علاوه بر مستندات قرآنی و روایی و مبانی عقلی، منطبق با موازین فقهی و حقوقی از جمله اصلاح ذات البین، مراجعه به عدول مؤمنان و قاضی تحکیم است. عناوین یاد شده ضمن افتراقاتی که ممکن است در بعضی جهات با نهاد شورای حل اختلاف داشته باشند، در بسیاری از موارد از جمله در مفاد، شرایط، آثار و اهداف با این نهاد اشتراکاتی دارند که این امر می‌تواند در مشروعیت این شورا نقش بسزایی داشته باشد.

تأملی در آیین‌نامه اجرایی «شورای حل اختلاف»

در ارتباط با آیین‌نامه اجرایی شورای حل اختلاف علاوه بر محاسن و مزایای آن، اشکالات و معایبی نیز وجود دارد. از جمله محاسن آن عبارتند از: ۱- حفظ امور خصوصی در رفع اختلافاتی که ممکن است حاوی موضوعات خصوصی، شخصی یا موضوعات تجاری محرمانه باشد و در دادگاه علنی مورد مرافعه قرار نمی‌گیرد (ماده ۲ آیین‌نامه شورا).

۲- ایجاد صلح و سازش بین دو طرف دعوا (بند ۱ ماده ۷ آیین‌نامه شورا و ماده ۱۴ شورا). ۳- رایگان بودن فرایند دادرسی (بند ۲ ماده ۱۰ شورا) و کوتاه شدن زمان آن. ۴- جلب اعتماد مردم نسبت به دستگاه قضایی (بند ۱ ماده ۱ شورا). ۵- کاهش پرونده‌های دادگستری (بند ۱ ماده ۱ شورا) و در نتیجه به وجود آمدن فرصت بیشتر جهت بهبود کیفیت دادرسی برای دستگاه قضایی. ۶- مشارکت مردم در حل و فصل امور قضایی (بند ۱ ماده ۱ و ماده ۲ شورا). ۷- عدم رعایت تشریفات و قواعد فتی دادرسی دادگاه‌ها که این امر سبب سرعت و انعطاف‌پذیری در شورای حل اختلاف می‌شود (بند ۱ ماده ۱۰ شورا). ۸- استفاده از مشاور قضایی در حل و فصل اختلافات (ماده ۱۳ شورا). ۹-

گسترش آموزش قضا و داوری و احکام مربوط به حل اختلاف (بند ۵ ماده ۱ شورا). ۱۰-
 افتخاری بودن عضویت در شورا (بند ۱ ماده ۲ شورا) که این امر موجب تقویت فرهنگ
 ایثار می‌شود و روحیه مادی‌گرایی را میان اعضا جهت عضویت در شورا از بین می‌برد.
 آنچه به عنوان محاسن آیین‌نامه شورا مطرح شد، در حقیقت نقاط قوت و بیانگر
 اهمیت و اعتبار و ارزش آنست، اما در مواردی اشکالات و چالشهایی وجود دارد که به
 نظر می‌رسد توجه به آن و سعی و تلاش در رفع یا اصلاح آن می‌تواند کمک مؤثری در
 تقویت نهاد «شورای حل اختلاف» داشته باشد.

۱- از آنجا که ممکن است در مواردی اختلافات بین مردم دایر مدار موضوعات
 حقوقی مشکل و پیچیده باشد، ضروری است اعضای شورا از تخصص و خبرگی لازم و
 کافی برخوردار باشند، اما براساس بند ۵ ماده ۵ شورای حل اختلاف دارا بودن سواد
 کافی و آشنایی نسبی با موازین فقهی و مقررات قانونی برای عضویت کافی است؛ هر
 چند که به موجب بند ۲ ماده ۵ شورا، فارغ‌التحصیلان رشته حقوق، فقه و معارف
 اسلامی و سایر رشته‌های علوم انسانی با گرایش علوم اجتماعی و یا معادل آنها از
 اولویت برخوردارند، اصل بر عدم تخصص حقوقی اکثر اعضاست. وانگهی عدم توجه
 به اصل تخصص و تجربه و سابقه قضاوت سبب آسیب‌پذیری نسبی شورا نیز می‌گردد؛
 چه بسا ممکن است اعضای شورا با دفاع یک وکیل خبره یا مغلطه و سفسطه وکیلی بسیار
 آسان تحت تأثیر و نفوذ قرار گیرند.

۲- با دقت در بند ۱ ماده ۴ شورا، فرآیند تعیین و عضویت اعضا، انتصابی است به این
 ترتیب که یک نفر به انتخاب قوه قضائیه به عنوان رئیس شورا و یک عضو با انتخاب
 شورای شهر یا بخش یا روستا و یک نفر توسط هیأتی مرکب از رئیس حوزه قضایی،
 فرماندار، فرمانده نیروی انتظامی و امام جمعه تعیین می‌گردد. بنابراین به جز کسی که
 منتخب شورای شهر است، انتخاب بقیه اعضا، انتصاب دولت است نه انتخاب مردم،
 درحالی‌که با بررسی قانون اساسی از جمله اصل ۱۰۰ مشخص می‌شود در این قانون هر
 جا از نهاد شورا سخن به میان آمده، شورای مردمی مورد نظر بوده است (هاشمی،
 ۵۸۵). وانگهی قابل تغییر بودن اعضای شورا بعد از سه سال هرچند که از جهتی حُسن
 است اما با توجه به انتصابی بودن آنان ممکن است موجب تمکین اعضای شورا از

مقاماتی شود که آنان را انتخاب می نمایند. این امر اولاً استقلال این افراد را دچار خدشه می گرداند، ثانیاً باعث می شود اعضای شورا در تصمیم گیری های خود در برخی موارد به دلیل رعایت ملاحظات از احقاق حق بازمانند.

۳- براساس ماده ۲۲ شورا، رئیس حوزه قضایی در حُسن جریان امور شورای حوزه قضایی خود نظارت خواهد نمود و در صورت مشاهده بی نظمی یا تقصیر در انجام وظایفی که به عهده شورا محوّل گردیده است، همچنین در صورتی که یک یا چند نفر از اعضا به عللی قادر به انجام وظیفه نبوده یا شرایط ادامه عضویت در شورا را از دست داده باشند، مراتب را به هیئت مقرر در ماده ۴ این آیین نامه جهت اقدام لازم گزارش خواهد نمود.

مفاد این ماده بیانگر این نکته است که اعضای شورای حلّ اختلاف مصوئیت قضایی ندارند و این امر در مورد کسانی که قاضی نیستند، صادق است. اما در مورد عضوی که قاضی است باید قائل به تفصیل شد، به این معنا که هرگاه جرم او نقص مقررات صنفی باشد که از آن به تخلف انضباطی یا تقصیر انضباطی تعبیر می شود (لنگرودی، ۱۴۳)، در این صورت مصوئیت قضایی نداشته و قابل مجازات است ولی اگر تخلف او غیر صنفی باشد، مثلاً جرمی را مرتکب شود، دارای مصوئیت قضایی بوده و تا مادامی که به عنوان قاضی مشغول به کار است قابل تعقیب و کیفر نیست، بلکه دادستان محلّ وقوع جرم از دادستان انتظامی قضات تقاضای تعلیق وی را می نماید، پس از آن مقامات محلّی تعقیب و تحقیق را انجام داده و کیفرخواست صادر می شود، آنگاه دادگاه کیفری مرکز (تهران) او را محاکمه می نماید.

۴- اصولاً در هر زمینه کاری به ویژه در امور قضایی برای کسانی که می خواهند وارد کار عملی و اجرایی شوند، علاوه بر تحصیلات، گذراندن دوره کارآموزی جهت برخورداری از مهارت لازم و پیدا کردن قدرت تجزیه و تحلیل مسائل حقوقی، مهم و ضروری است. از این رو در تاریخ تمدن اسلامی و در تشکیلات حسیبه علمی وجود داشت با عنوان «علم الاحساب» و آن علمی بود که به امور جاری از جمله معاملات بین مردم و اعمال حقوقی شان که مبتنی بر رضایت دو طرف باشد و نیز امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت (ابن الاخوة، ۲۳). اما با دقت در ماده ۵ شورا و نیز مواد دیگر چنین

شرطی لحاظ نشده و اعضای شورا بدون هیچ آزمونی علمی و گذراندن دوره‌های کارآموزی وارد شورای حلّ اختلاف می‌شوند. در بند ۵ ماده ۱ شورا آمده که قوه قضائیه به طریق مقتضی نسبت به آموزش اعضای شورا اقدام می‌نماید، ولی باید توجه داشت که این امر بعد از انتخاب و شروع به کار آنهاست و سخن ما قبل از شروع به کار و به عنوان یکی از شرایط عضویت است.

۵- براساس ماده ۸ شورای حلّ اختلاف و با توجه به رویه قضایی و نیز مطابق بند ۴ ماده آئین نامه مذکور^۱ در مواردی که داوری به صلاحیت شورا باشد، دو طرف نزاع به اجبار باید جهت حلّ و فصل دعوا به آنجا مراجعه نمایند، در حالی که در اغلب سیستم‌های حقوقی و به‌طور کلی از نظر منطقی مراجعه به شورا آزادانه صورت می‌گیرد. در حقوق اسلام نیز مراجعه به قاضی تحکیم به صورت اختیاری و توافقی و همراه با رضایت دو طرف است مگر در مواردی که به دلیل عدم دسترسی به حاکم بر عدول مؤمنان است که عهده‌دار انجام امور شرعی مردم گردند (شهید ثانی، شرح لمعه، ۷۸/۵). اجباری بودن مراجعه به شورا اولاً باعث عدم توفیق آنان در مرحله عمل خواهد شد، ثانیاً مراجعه اجباری به لحاظ اینکه شورا، دادگاه محسوب نمی‌شود و احقاق حق و وظیفه دادگستری است، مغایر با اصل ۳۴ قانون اساسی است.

۶- مطابق بند ۱ ماده ۱۸ آیین‌نامه شورای حلّ اختلاف اصل اینست که آرای شورا قطعی است مگر اینکه اکثریت اعضای شورا با رسیدگی به اعتراض و تجدیدنظرخواهی موافقت کرده و لزوم آن را درخواست نمایند. مشخص است هر کس که صادرکننده رأی است، به زعم خود، رأی خود را صحیح و مطابق با موازین دانسته و تجدیدنظرخواهی را غیرضروری می‌داند. از این‌رو گره زدن قابلیت تجدیدنظرخواهی به موافقت اعضای شورا نتیجه‌ای مثبت نخواهد داشت و چه بسا ممکن است موجب تضییع حقوق مردم شود (نک: رهگشا). شایان ذکر است تجدید نظر خواهی از حقوق اساسی افراد و از

۱. «تا وقتی که شورا در محلی تشکیل نشده یا شروع به کار نکرده یا به هر علت تعطیل یا منحل شده باشد، رسیدگی به امور مربوط به صلاحیت شورا مانند سابق به مراجع قضایی مربوط خواهد بود.» مفهوم مخالف این بند آنست که پس از تشکیل شورا رسیدگی به امور مربوط به صلاحیت شورا (مندرج در آئین‌نامه) در صلاحیت شورا بوده و از صلاحیت دادگستری خارج می‌گردد.

اصول پذیرفته شده در بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی (حقوق بشر) است. و انهادن آن به نظر محکمه یا شورای صادرکننده حکم اولیه، غیر معقول است.

۷- تصویب آیین نامه اجرایی ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با تشکیل شورای حل اختلاف هرچند با توجه به وضعیت فعلی دادگستری و تراکم بیش از حد پرونده‌ها ضروری و عاقلانه بود اما در مواردی با اصول قانون اساسی ناسازگار است. به عنوان نمونه براساس اصل ۳۴ و ۱۵۹ وظیفه احقاق حق و رسیدگی به تظلمات در صلاحیت و از وظایف ذاتی دادگستری است و دادگستری نمی تواند بخشی از صلاحیت ذاتی خود را به نهاد یا شورای دیگر محول نماید، زیرا نظارت بر انجام امری غیر از اجرای آن امر توسط خود شخص است، و با نظارت نمودن دادگستری بر نحوه عملکرد این شوراها اشکال اصلی که همان احقاق حق و دادخواهی مردم در دادگاه‌های صالح دادگستری است، به قوت خود باقی می ماند. وانگهی براساس اصل ۳۶ قانون اساسی که اصل قانونی بودن حقوق جزا را به خوبی منعکس نموده، مانع تفویض اختیار رسیدگی و صدور حکم در امور کیفری به مراجع غیرقضایی از جمله شورای حل اختلاف شده است. علاوه بر آن اصل ۷۲ قانون اساسی نیز اجازه نمی دهد که اعطای صلاحیت کیفری به شوراها حل اختلاف بر مبنای ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توجیه و آیین نامه اجرایی آن خالی از اشکال تلقی شود، مگر اینکه تغایر آن با قانون اساسی به نحوی حل گردد. بدین صورت که یا اصول قانون اساسی چنانچه تاب چنین تفسیری را داشته باشد به شکل انعطاف پذیری تفسیر شود تا مانع تحولات سریع اجتماعی و فرهنگی یا تکامل جامعه نگردد یا با توسل به مکانیزم‌های پیشینی شده در قانون اساسی تغییر کند و راه حل صحیح و درست برگزیده شود. این شیوه قانونگذاری و نقض قانون اساسی به وسیله قانون عادی و با در نظر گرفتن عنصر مصلحت، بی شباهت با اصل «اجتهاد» و در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان در جعل احکام نیست.

۸- براساس بند ۱ ماده ۲ عضویت در شورا، افتخاری است اما در ادامه آمده: «ولی به تناسب وسعت حوزه میزان فعالیت و آمار کارکرد، پاداش مناسبی به تشخیص رئیس

دادگستری استان به آنان پرداخت می‌شود.» به نظر می‌رسد افتخاری بودن عضویت در شورا که یکی از محاسن محسوب می‌شود و هدف از وضع آن تقویت روحیهٔ اخلاص، ایثار و عدم توجه به مادیات است، با عنایت به ذیل مادهٔ ارزش خود را به مرور زمان از دست می‌دهد. به علاوه در آیین‌نامه تعریف دقیق و معیار مشخصی در ارتباط با ذیل ماده که قابل تفسیر موسع یا مضیق است، ارائه نشده، به این معنا که منظور از وسعت حوزهٔ فعالیت، آمار کارکرد و نحوهٔ تشخیص رئیس دادگستری در پرداخت پاداش مناسب چیست؟ و مقدار آن چگونه محاسبه می‌گردد؟

۹- با توجه به قسمت «ز» بند ۱ مادهٔ ۵ یکی از شرایط عضویت در شورا «حسن شهرت و عدالت لازم» است. منظور از «عدالت لازم» چیست؟ آیا عدالت نفسانی است یا عدالت فعلی؟ و اگر عدالت نفسانی است که مشهور فقها گفته‌اند، در این صورت ملکهٔ عدالت در چه رتبه‌ای مورد نظر است؟ آیا مرتبهٔ اعلا یا حداقل آن کفایت می‌کند؟ (نک: انصاری، ۱۴۷/۳، ۱۶۷). به علاوه اینکه بسیاری از فقها «مرؤت» را نیز لازمهٔ عدالت شمرده‌اند (شهید اول، الدروس، ۴۲۲/۳۳)، مرؤت یعنی کسی که دارای شرم و حیا و عفاف (انصاری، ۱۵۹/۳) و محاسن اخلاقی بوده و بی‌مبالات در دین نباشد (نجفی، ۳۰۴/۱۳).

با توجه به آنچه گفته شد قسمت «ها» بند ۱ مادهٔ ۵ که «نداشتن سابقهٔ محکومیت کیفری مؤثر» را شرط عضویت دانسته، نیز محل تأمل است، زیرا به نظر می‌رسد هرگونه سابقهٔ محکومیت کیفری غیر مؤثر «مرؤت» را زایل می‌کند مگر اینکه برخلاف مشهور، منظور از عدالت لازم «عدالت فعلی» باشد.

۱۰- در بند ۲ مادهٔ ۲۱ آیین‌نامهٔ اجرایی شورای حل اختلاف آمده: «تأمین محل، تجهیزات و وسایل اولیه از امکانات موجود و کمک‌های مردمی، متناسب با مراجعات به عهدهٔ فرمانداری محل است.» اولاً در مواردی شوراها در غیر از مرکز شهرستان که محل استقرار فرمانداری است، در بخش یا روستا تشکیل می‌شود. ثانیاً ممکن است در تقسیم امکانات میان شوراها شهرستان دقت لازم و توجه کافی صورت نگیرد و در نتیجه سبب به وجود آمدن حساسیت‌هایی میان مردم شود. ثالثاً با توجه به قانون اساسی هر جا از نهاد شورا سخن به میان آمده، شورای مردمی و غیروابسته به دولت مورد نظر بوده

است، و تأمین و تجهیز لوازم و امکانات شوراها توسط فرمانداری‌ها نوعی وامداری و وابستگی به دولت است. بنابراین به نظر می‌رسد مطلوب آنست که هم محلّ تشکیل شورا با مشورت رئیس حوزه قضایی توسط شورای شهر یا بخش یا روستا تهیه شود و هم تأمین محلّ تجهیزات و وسایل اولیه از امکانات موجود و کمک‌های مردمی بر عهده شورای شهر یا بخش یا روستا باشد. این امر علاوه بر اینکه ارتباط دو شورا را بیشتر و مستحکم‌تر می‌نماید، شورای حلّ اختلاف را نیز از وابستگی به دولت و جریانهای سیاسی رها کرده و بار مالی دولت را هم کاهش می‌دهد.

۱۱- چنانچه پیشتر اشاره شد اساس کار در شورای حلّ اختلاف مبتنی است بر مشورت، صلح و سازش، رضایت دو طرف در رفع اختلاف و توسعه مشارکت‌های مردمی. در تحقق موارد یاد شده علاوه بر آشنایی مردم با جایگاه فقهی و حقوقی شورا و به وجود آمدن فرهنگ مصالحه و سازش در امور، توجه به «اخلاق حرفه‌ای قضا» موضوع بسیار مهم و اساسی است. در آیین‌نامه اجرایی شورای حلّ اختلاف به مسئولیت‌های مدنی و کیفری توجه خاص شده اما به این نوع از مسئولیت‌های اخلاقی که در حقوق اسلام از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است، عنایتی نشده است. هدف حقوق اسلام اینست که ضمن مباحث حقوقی در رابطه با زندگی قضایی، اخلاق را نیز میان مردم استوار سازد و حتی اصول اخلاقی به عنوان اصول اولیه عقلایی حاکم بر احکام فقهی و قواعد حقوقی است.^۱

اخلاق حرفه‌ای^۲ غیر از اخلاق فردی^۳ و اخلاق شغلی^۴ است. اخلاق حرفه‌ای یا

۱. به عنوان نمونه قانونگذار در ماده ۹۷۵ قانون مدنی تصریح کرده که محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی یا قراردادهای خصوصی را که برخلاف اخلاق حسنه باشد به موقع اجرا گذارد اگرچه این قوانین اصولاً مجاز باشد. مواد ۸۸۰ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ قانون مدنی نیز مثالهای مناسبی است که در آن بایسته‌های اخلاقی جزء بایسته‌های فقهی و حقوقی قرار گرفته است.

2. professional ethics

3. personal ethics

به این معنا که هر فرد صرف نظر از اینکه شاغل است یا نه، نسبت به رفتارهای خود در قبال خود، خانواده و جامعه دارای مسئولیت است.

4. work ethics

اخلاق سازمانی^۱ عبارتست از «مسئولیت‌های اخلاقی مبتنی بر نگرش کل‌گرایانه و سیستمی» مبتنی بر اصل «شما حق دارید و من تکلیف» که نقطهٔ مقابل فرهنگ استبدادی و رفتار ارتباطی با تلقی «من حق دارم و دیگران وظیفه» است (فرامرزی قراملکی، ۹۷-۱۰۷). انسان بر مبنای این اصل اولاً برای دیگران حق قائل است. ثانیاً در قبال حقوق دیگران احساس مسئولیت کرده و خود را ملزم به رعایت آن می‌داند. ثالثاً درصد شناخت مسئولیت‌های خود نسبت به دیگران و اینکه چگونه می‌تواند به هر یک از آن مسئولیت‌ها به خوبی عمل کند، برمی‌آید. رابعاً این اصل عامل مؤثری است در ایجاد فرهنگ «تعديل» در برخورد با دیگران (نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۱؛ هندی، ۲۹/۹) که به عنوان مبنای مشاوره، مصالحه و مشارکت حائز اهمیت فراوان است.

نتیجه

«شورای حل اختلاف» به عنوان نهاد شبه قضایی می‌تواند نقش مؤثری در توسعهٔ قضایی و رشد فرهنگ مصالحه، مشاوره و مشارکت در میان مردم ایفا نماید. شورای حل اختلاف علاوه بر مبانی قرآن و روایی، با توجه به پیشینهٔ تاریخی آن مبتنی بر بنای عقلا بوده و قانونگذار اسلام نیز به عنوان عاقل‌ترین عقلا روش خردمندان را تأیید کرده است. تحلیل ابعاد مختلف آیین‌نامهٔ اجرایی شورا از جمله اشاره به نقاط قوت آن مانند ایجاد صلح و سازش بین دو طرف دعوا، رایگان بودن فرایند دادرسی و عدم رعایت تشریفات و قواعد فنی دادرسی، جلب اعتماد مردم نسبت به دستگاه قضایی، کاسته شدن بار پرونده‌های دادگستری و مشارکت مردم در حل و فصل امور قضایی و نیز تبیین نقاط ضعف آن مانند عدم تخصص و خبرگی لازم و کافی اعضای شورا نسبت به قوانین فقهی و مقررات قانونی، انتصابی بودن اعضا، عدم مصونیت قضایی، عدم گذراندن دوره‌های کارآموزی و آزمون علمی، مراجعهٔ اجباری به شورا، تجدیدنظرخواهی با موافقت اعضا،



اخلاق شغلی برخاسته از شغل است و هر شغلی به اقتضای حرفه‌ای، مسئولیت‌های اخلاقی خاصی می‌آفریند، مثلاً مسئولیت‌های اخلاقی یک پزشک و کارمند بانک و وکیل و معلم با هم متفاوتند.

مغایرت با قانون اساسی، ابهام در بعضی از شرایط عضویت و عدم توجه به «اخلاق حرفه‌ای قضا» در آیین‌نامه شورا، موضوعاتی بودند که در این نوشتار پیرامون آن بحث و بررسی صورت گرفت.

کتابشناسی

- آشتیانی، میرزا محمدحسن، کتاب القضاء، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۴ق.
- آمدی، عبدالواحد، غررالحکم (مجموعه کلمات قصار علی (ع))، ترجمه و نگارش محمد انصاری، قم.
- ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، ۱۳۶۶ش.
- ابن الاخوة، محمد بن احمد قرشی، معالم القربه فی احکام الحسبه، کمبریج، مطبعة دارالفنون.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی و مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۸ق.
- احمدی، اشرف، قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان، تهران، وزارت فرهنگ و هنر.
- اصفهان‌ی، محمود بن محمد بن الحسین، دستورالوزاره، به کوشش رضا ابوترابی‌نژاد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.
- انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، بیروت، مؤسسه النعمان، ۱۴۱۰ق.
- ایروانی، علی بن عبدالحسین، تعلیقه علی مکاسب، قم، مؤسسه آل‌ال‌بیت، ۱۴۱۴ق.
- جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵ش.
- حرّانی، ابو محمد الحسن، تحف العقول، تهران، کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۹۸ق.
- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- حسینی عاملی، سیدجواد، مفتاح‌الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بیروت، دارالتراث، ۱۴۱۸ق.
- خراسانی، محمدکاظم، حاشیه کتاب مکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
- خزائلی، محمد، احکام قرآن، تهران، جاویدان، ۱۳۶۱ش.
- داوید، رنه، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر، ترجمه حسین صفایی، محمد آشوری و عزت‌الله عراقی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش.

راغب اصفهائى، ابوالقاسم حسين بن محمد، معجم مفردات الفاظ القرآن، به كوشش نديم مرعشلى، مكتبة المرتضوية، ۱۳۹۲ق.

رحيمى، حسن، «داورى در ايران باستان»، ماهنامه دادرسي - دادگستري، سال اول، ش ۳، مرداد ۱۳۷۶ش.

رهگشا، اميرحسين، نگاهى به شورائى حلّ اختلاف، تهران، دانشور، ۱۳۸۲ش.
ساكت، محمد حسين، نهاد دادرسي در اسلام، مشهد، آستان قدس رضوى، گنج و نشر، ۱۳۵۳ش.

سيّاح، احمد، فرهنگ جامع، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ۱۳۵۴ش.
شرتونى، سعيد الخورى، اقرب الموارد، قم، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى.
شعار، جعفر، آيين شهردارى در قرن هفتم (ترجمة معالم القربه)، تهران، بنياد فرهنگ، ۱۳۷۴ش.
شهيد اول، محمد بن جمال الدين مكى عاملى، «الدروس الشرعيّه فى فقه الاماميه»، الينايع الفقهيّه، على اصغر مرواريد، بيروت، مؤسسة فقه الشيعه، ۱۴۱۳ق.
همو، القواعد و الفوائد، به كوشش سيدعبدالهادى الحكيم، قم، مكتبة المفيد.
شهيد ثانى، زين الدين الجبعى العاملى، شرح لمعه (الروضه البهيّه فى شرح لمعه الدمشقيه)، بيروت، دارالعالم الاسلامى، بى تا.

همو، مسالك الافهام فى شرح شرايع الاسلام، قم، دارالهدى للطباعة و النشر، بى تا.
شيخ طوسى، ابوجعفر محمد بن الحسن، «الخلافا»، الينايع الفقهيّه، بيروت، مؤسسة فقه الشيعه، ۱۴۱۳ق.

همو، المبسوط فى فقه الاماميه، تهران، المكتبه المرتضوية الحياء الاثار الجعفريّة، ۱۳۸۷ق.
شيخلى، صباح ابراهيم سعيد، اصناف در عصر عباسى، ترجمه هادى عالمزاده، تهران، مركز نشر دانشگاهى، ۱۳۶۲ش.

شيرازى، سيدمحمدحسينى، الفقه، بيروت، دارالعلوم، ۱۴۰۹ق.
صفى پور، عبدالرحيم، منتهى الارب فى لغه العرب، تهران، كتابخانه سنابى.
طباطبايى، سيدمحمدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.

طريحى، شيخ فخرالدين، مجمع البحرين، تهران، المكتبه المرتضويه، ۱۳۶۲ش.

- طوسی، خواجه نظام الملک، سیاستنامه (سیرالملوک)، به کوشش جعفر شعار، تهران، بنیاد مستضعفان و جانبازان، ۱۳۶۹ش.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، «قواعد الاحکام»، الینایع الفقہیة، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۳ق.
- عنان محمد، عبدالله، تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۱ش.
- فرامرزی قواملکی، احد، اخلاق حرفه‌ای، تهران، نشر مؤلف، ۱۳۸۲ش.
- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، تدوین جهانگیر منصور، تهران، دیدار، ۱۳۸۱ش.
- قانون اساسی - مدنی، تدوین جهانگیر منصور، تهران، دوران، ۱۳۸۱ش.
- قهرمانی، نصرالله، «توسعه قضایی و نهاد داور»، مجله کانون وکلاء، دوره جدید، ش ۳، فروردین ۱۳۸۰ش.
- کلانتریان، مرتضی، داور (بررسی مهم‌ترین نظام‌های حقوقی داور در جهان)، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۴ش.
- لمبتن آن. ک. س، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، وزرات فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲ش.
- همو، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- لنگرودی، محمدجعفر جعفری، ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶ش.
- متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، گنج دانش.
- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- محقق حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین، شرایع الاسلام فی مسایل الحلال و الحرام، تهران، استقلال، ۱۴۰۳ق.
- میراحمدی، مریم، نظام حکومت ایران در دوران اسلامی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸ش.
- مشکینی، میرزا علی، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، قم، الهادی، ۱۳۶۷ش.
- مطهری، مرتضی، ده گفتار، قم، صدرا.

معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش.

منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، قم، تفکر، ۱۳۷۰ ش.

موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، «قاضی تحکیم در نظام قضایی اسلام»، فصلنامه حق، قم، دفتر پنجم، فروردین و خرداد ۱۳۶۵ ش.

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

نهج البلاغه، مقدمه و تصحیح صبحی صالح، بیروت، ۱۳۸۷ ق.

هاشمی، سیده محمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دادگستر، ۱۳۷۸ ش.

هندی، علاءالدین الممتقی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.

یارشاطر، احسان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، تهران، سپهر، ۱۳۷۷ ش.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.